بسم‌الله الرحمن الرحيم

# مقدمه

در تکمیل بحث گذشته با توجه به رواياتي كه فرموده‌اند که اهل‌بیت ابواب علم رسول خدا هستند و این‌که همه علم نزد ایشان است و جاي ديگر مراجعه نكنيد، ممكن است اين توهم بشود که همه احاديث و علومي که از غير طريق اهل‌بیت به دين و به پيامبر مكرم اسلام (ص) نسبت داده می‌‌شود همه ممنوع و غير صحيح است و نبايد اخذ شود.

# احتمال اقوی در منظور از ابواب

احتمال ديگر كه اقوي بود این‌که بگوييم منظور از این‌که این‌ها ابواب هستند، يعني این‌که صحت آن‌ها به نحوي بايد از ناحيه اهل‌بیت ولو به یک تقليد عام و عدم مخالفت تضمين بشود و ما به عنوان احتمال، همين دومي را مطرح كرديم كه درواقع ابواب كه می‌‌گويد نه این‌که همه‌چیز بايد دقيقاً از طريق اهل‌بیت و روات شيعه به ائمه برسد و از طریق ایشان از پيغمبر نقل بشود بلکه از غير اين طريق هم اگر كساني چيزي نقل بكنند و روات ثقاتي هم داشته باشد، -ثقات عامه باشند یا شيعه باشند- و از رسول خدا معارف ديني را نقل بكنند، قابل‌اعتماد هست مگر این‌که مخالف با اهل‌بیت باشد و چيزي كه مخالف بود، مورد قبول این‌ها نيست؛ اين به عنوان يك احتمال بود كه درواقع حل اشكالات و مناقشات و نقض‌ها با اين ميسر بود.

## شاهد روایی

وقتی‌که به خود روايات هم مراجعه می‌‌كنيم شواهدي بر این مسئله هست كه وقتي می‌‌گوييم این‌ها ابواب هستند و علم پيش این‌ها است، منظور اين نيست كه هر چه از غير اين طريق برسد -ولو ثقات باشند و شرايط وثوق خبر هم در آن جمع باشد- از اساس كنار بريزيد. شاهد اين است كه درست است كه ما گروهي از روايات این‌گونه را داشتيم، اما روايات ديگري هم داريم كه معنا و مضمون آن‌ها را تفسير می‌كند و شاهد بر نكته ما می‌شود به عبارت ديگر ما در اين باب و در بحث اعتماد به اخباري كه از غير طريق شيعه نقل می‌‌شود، دو دسته روايات داريم:

### دسته اول

يك دسته رواياتي است كه در باب 14 كتاب العلم بحار، جلد دوم، ذيل آن روايات تعدادي روايات داريم كه می‌‌گويند؛

«**كُلُّ مَا لَمْ يَخْرُجْ مِنْ هَذَا الْبَيْتِ فَهُوَ بَاطِلٌ**»[[1]](#footnote-1) و ما باب علم رسول خدا هستيم و روايات ديگري كه به آن‌ها اشاره شد.

در قبال این‌ها، طائفه ديگري در بحار، كتاب العلم، باب 28 نقل شده است، در صفحه 214 كه 10 الی 15 روايت در اين باب هست.

اين باب مشتمل بر رواياتي است كه تا حدي آن مضمون كلي به آن شدت و حدت را يك مقدار تعديل می‌‌كند.

به عنوان نمونه بعضي از اين روايات را می‌‌خوانم و بعد نوع جمع آن با دقت در خود روايات به دست می‌‌آيد؛ بنابراين گرچه يك طايفه از روايات با كمال حدت و شدت می‌‌گويند «**كُلُّ مَا لَمْ يَخْرُجْ مِنْ هَذَا الْبَيْتِ فَهُوَ بَاطِلٌ**» و همه‌ چیز از باب ما بايد به رسول خدا منتسب بشود.

###  دسته دوم

دسته دوم از روایات که روايت معتبره‌ای است حديث اول همين باب، صفحه 214 است، حسن بن علي بن نعمان عن ابيه عن ابن مسكان عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر (ع)، قال؛ سمعته (ع)؛ يقول؛ «إ**ِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَنَالَ فِي النَّاسِ وَ أَنَالَ وَ أَنَال‏**»[[2]](#footnote-2) از همان نيل می‌‌آيد؛ يعني ايصال كرده، اعلام كرده رسول خدا در ميان مردم حقايقي را از علوم و معارف الهي منتشر كرده است «**أنال و أنال و أنال**» يعني خيلي چيزها از رسول خدا منتشر شده است. بعد می‌فرمايد «**وَ فِينَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَعَاقِلُ الْعِلْمِ وَ أَبْوَابُ الحِكْمَةِ وَ ضِيَاؤُهُ وَ ضِيَاءُ الْأَمْر**»[[3]](#footnote-3) ولي ما معاقل علم هستيم؛ يعني معيارهاي علم و ابواب حكم و روشني قضايا هستيم. حضرت نمی‌فرماید که آن‌هايي كه منتشر شده درست نيست، می‌‌فرمايد خيلي چيزها منتشر شده و این‌ها هم جاي خود اعتبار دارد، منتها معيار ما هستيم. اين همان مضموني است كه به عنوان يك احتمال عرض کردیم و توجه خاصی به قضیه نکرده بودم. می‌فرماید: ما معاقل امر و ابواب حكم و ضياء امر هستيم.

مرحوم علامه مجلسي (ره) دارد که بيان؛ «**أنال أي أعطى و أفاد في الناس العلوم الكثيرة، لكن عند أهل البيت معيار ذلك و الفصل بين ما هو حقّ أو مفترى و عندهم تفسير ما قاله الرسول (صلّى اللّه عليه و آله) فلا ينتفع بما في أيدي الناس إلّا بالرجوع إليهم صلوات اللّه عليهم**‏»[[4]](#footnote-4) بعد هم می‌‌فرمايد؛ المعاقل جمع معقل كه به معناي حصن است و توضيح مهم ديگري اينجا ندارد.

حديث دوم هم نظير اين است آن از امام باقر (ع) بود؛ اين از امام صادق (ع) است كه در سرائر دارد، ابن يزيد-كه ظاهراً عمر بن يزيد باشد- عن زياد القندي عن هشام بن سالم، -من مراجعه نكردم تا ببينيم زياد قندي معتبر است يا نيست- ولي اين مضمون در روايات زيادي آمده است. روايت اول معتبر است و روايات معتبر ديگر قطعي هم داريم كه هيچ جاي بحثي نيست باز دارد که؛ «**جُعِلْتُ فِدَاكَ عِنْدَ الْعَامَّةِ مِنْ أَحَادِيثِ رَسُولِ اللَّهِ شَيْ‏ءٌ يَصِح**‏» بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج‏1، ص: 363 چيز درستي آنجا هست؟ حضرت فرمود: «**فَقَالَ نَعَمْ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَنَالَ وَ أَنَالَ وَ أَنَالَ وَ عِنْدَنَا مَعَاقِلُ الْعِلْمِ وَ فَصْلُ مَا بَيْنَ النَّاسِ**»[[5]](#footnote-5)

حديث سوم از امام باقر (ع) است كه سند معتبري دارد كه «**إِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ عُرَى الْأَمْرِ وَ أَوَاخِيهِ وَ ضِيَاؤُه‏»[[6]](#footnote-6)**

حديث پنجم هم با يك سند بسيار خوبي همين مضمون را دارد كه محمد بن عيسي بن عبيد يقطيني است كه البته درباره محمد بن عيسي بن عبيد يقطيني مباحث مهمي مطرح است كه به نظر ما درست است و قابل تصحيح است.

عن ابي عبدالله المومن عن بن مسكان و ابي خالد و ابي ايوب خزاز عن محمد بن مسلم قال؛ قال ابوجعفر؛ «**إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَنَالَ فِي النَّاسِ وَ أَنَالَ وَ عِنْدَنَا عُرَى الْأَمْرِ وَ أَبْوَابُ الحِكْمَةِ وَ مَعَاقِلُ الْعِلْمِ وَ ضِيَاءُ الْأَمْرِ وَ أَوَاخِيهِ فَمَنْ عَرَفَنَا نَفَعَتْهُ مَعْرِفَتُهُ وَ قُبِلَ مِنْهُ عَمَلُهُ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْنَا لَمْ تَنْفَعْهُ مَعْرِفَتُهُ وَ لَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ عَمَلُهُ»[[7]](#footnote-7)** اين مضمون با سندهاي معتبر نقل شده حتي اگر اين سندها معتبر هم نبود، شايد در حد يك استفاضه بود و سندهای مكرر و متعدد است مثلاً حديث 8 با سند بسيار معتبري است ابن ابي عمير و ابن يزيد عن ابن ابي عمير از هشام بن سالم از محمد بن مسلم. این‌ها احاديثي است كه اينجا آمده كه حديث هارون خارجي علي بن حكم بن زبير هم در همين باب بود که قبلاً روي آن بحث كرديم.

اين روايات چه می‌‌خواهد بگويند؟

## مضمون روایات

اين روايات مشتمل بر دو مضمون هستند؛

### مضمون اول

يك مضمون اين است كه این‌طور نيست كه حق و معرفت درست و صحيح و حكمتي در غير ما اهل‌بیت نباشد به‌هرحال از کانال‌های مختلف و وسایط متعدد حق از رسول خدا منتشر شده و ممكن است كه روايات درست و مطالب صحيحي هم نزد آن‌ها باشد، اين يك مضمون كه فی‌الجمله می‌‌گويد چيزهاي حقي آنجا هست. بنابراين نمی‌شود گفت سخن آن‌ها درست نيست.

### مضمون دوم

مضمون دوم اين است كه اهل‌بیت را به عنوان معاقل امر و ابواب بيان می‌‌كند اين تعبير بابي است كه در آنجا آمده بود و ابتدا ممكن بود از آن استظهار بشود که باب يعني از غير اين راه نبايستي رفت و هيچ حقي نيست. این‌ها می‌گويند چيزهايي در بين آن‌ها قابل ‌استفاده هست، اما ما معاقل علم هستيم؛ يعني ما معيارهاي علم هستیم و حصن و معيار هستيم. حصن و معيار مضمون دوم آن است که اين مضمون دوم را دو نوع می‌‌شود تفسير كرد؛

1. يك وقتي می‌گوییم كه حق‌هاي آنجا هم بايد از كانال ما رسيده باشد، شاهد مستقيم براي آن داشته باشد؛
2. يا این‌که مخالف با ما نباشد. جاي اين سؤال در آن هست، يعني آنچه آن‌ها دارند وقتي قابل‌پذیرش است و تعلم آن‌ها درست است كه اين طرف شاهد صدقي داشته باشد یا شاهد خلافي نباشد.

اين دو احتمال وجود دارد.

#### نکته اول

بعيد نيست با توجه به استشهادهايي كه خود ائمه به روايات آن‌ها می‌كردند و استدلالاتي كه انجام می‌‌گرفته و این‌که الزامی هم نداريم كه همه آن‌ها را احتجاج بگيريم، بلكه ممكن است واقعاً استدلال بوده باشد و با اين قرينه و يك مقدار هم ارتكازات عرفي، بگوييم كه منظور از مضمون دوم، همين تفسير دوم را قبول بكنيم، يعني معيار بودن آن‌ها؛ این‌که بايد ببينيم چيزي با این‌ها مخالف نباشد، مخالف كه نبود به نحوي مورد تقرير است. يا این‌که بالذات عدم مخالفت ملاك است يا در جايي كه در شأنش بوده كه این‌ها در زمان ائمه مطرح بوده و در مرعي و منظر بودند، عدم مخالفت به نحوي به موافقت برمی‌گردد.

يا تفسير دوم را می‌‌پذيريم می‌‌گوييم عدم مخالفت که راحت می‌‌شويم.

#### نکته دوم

نكته بعدي اين است که اگر هم تفسير اول را بپذيريم، يعني نوعي شاهد صدق و تقريري وجود داشته باشد، بعيد نيست كه يك تقرير عمومي در مورد اين روايات و مضامیني كه مطرح بوده و قطعاً زمان ائمه بوده و در خود مدينه و مراكز علمي در دسترس همه بوده و ائمه هم نه بر حسب علم غيب، بلکه بر حسب عادي هم -از جنبه غيبي هم كه بگذريم- همه قبول دارند که امام باقر و امام صادق (ع) چهره‌های ممتاز و برجسته بودند و مطلع بر همه مسائل بودند درصدد نفي و اثبات هم بوده‌اند و چيزهايي را نفي كردند و چيزهايي را نفي نكرده‌اند. پس قابل‌قبول است.

بنابراين دو طائفه روايات داريم؛ ظهور يك طائفه در اين است كه از غير این‌ها چيزي اعتبار ندارد، ولي طائفه ديگر آن را تفسير می‌كند. منتها معيار بودن این‌ها يا عدم مخالفت است كه قضيه خيلي راحت می‌‌شود یا موافقت است؛ اگر عدم مخالفت باشد فبها، اگر موافقت باشد می‌‌گوييم همان موافقت عمومي كه ائمه مطلع بر این‌ها بوده‌اند و نفي هم نكرده‌اند، نوعي تقرير عمومي بر آن هست به اين شكل قضيه تمام می‌‌شود.

اين روايت مضامین خيلي قشنگي دارد ما معيار هستيم، معقل هستيم، ما حصنيم و ملاك ما هستيم اما نه این‌که همه‌چیز از ما باشد، حضرت در 5 و 6 روايت، با تأكيد می‌‌فرمايد؛ **«أنال و أنال و أنال**» رسول خدا از هر سو علم پخش كرده است.

سؤال: اگر تنها صحت‌وسقم بگيريم، می‌‌شود سراغ راوي رفت و مطمئن بشويم و معيار بودن آن‌ها معناي خاصي ندارد؟

جواب؛ نه اينجا معيار بودن مضموني است يعني محتوا نبايد مخالف با معارف این‌ها باشد.

سؤال؛ اگر در آن روايات مبنا داشته باشيم، راوي كه ديگر صحيح بود، محتوا ديگر...

جواب؛ این‌ها درواقع معيار محتوايي را می‌‌گويند. می‌‌گويند؛ ما محتوا معيار هستيم، محتوا که می‌‌گوييم اعم از تفسير، ظاهر، باطن آن، در همه این‌ها معيار ما هستيم.

سؤال؛ ولو این‌که متواتر هم نقل شده باشد، مخالف عقل باشد باطل است...

جواب؛ نه وقتي می‌‌گوييم ائمه اين را نفي کرده‌اند، قطع ما را تخريب می‌‌كند؛ می‌‌گويد اين تواتر ساختگي بوده و يك جاي آن گير دارد. بايد يك تفسيري كرد، يا تواتر سنداً اشكال دارد یا محتوا و مضمون اين نيست در يك جايي دارای خدشه است؛ علي الاجمال می‌‌فهميم كه يك جايي گير دارد.

سؤال؛ ممكن است يك نفر از خود پیامبر سؤال كند و جواب بشنود، يك برداشتي بكند بعد ببينيم اين برداشتي كه او كرده مخالف آن چيزي است كه...

جواب؛ اين همان است كه امیرالمؤمنین فرموده‌اند، اعتبار ندارد حتي در آنجا هم همين‌طور است يعني اخذ به ظواهر آن‌هم مشروط به اين است كه مخالفتي با صريح يا اظهر در كلام ائمه نباشند. حتي اخذ به ظواهر كلام مشافهتاً هم مشروط به آن هست كما این‌که در قرآن هم همين‌طور است؛ ما نمی‌گوییم ظواهر قرآن حجت نيست، حجت است ولي مشروط به اين است كه خلاف آن در كلام ائمه نيامده باشد، عين اين قضيه در ظواهر هم که در اصول بحث می‌‌كنيم همين است بعضي‌ها می‌گويند ظاهر حجت نيست. همه رواياتي كه این‌ها استظهار كرده‌اند و اخباری‌ها به آن تمسك كرده‌اند به این‌که ظاهر حجت نيست، درواقع به اين برمی‌گردد که ملاك صحت استظهارات ما ائمه هستند و باید مخالفتي نباشد همین‌که مخالفت نبود، ظواهر حجت می‌‌شود؛ ولي اگر مخالفت بود كنار می‌رود. معناي آن روايات اين است كه يك چيز عقلي و منطقي هم هست يعني اعتبار با آن مساعد است؛ معارف ديني به‌طورکلی و آنچه از رسول خدا نقل می‌‌شود در ارتباط با ائمه هم همين داستان است.

تا حدي استطرادي وارد اين بحث شديم ولي به‌هرحال مناسبتي با بحث تعلم علم از غير ائمه داشت و بد نبود که اين را مطرح كرديم فكر می‌كنم بي‌تناسب نبود.

## جمع‌بندی

به تكميل بحث خودمان برگرديم، در بحث قبل هم در اینکه تعلم احكام از غير ائمه جايز نيست و منع شده است، با يك نگاه دروني رواياتي را كه در اين باب وارد شده بود تفسير كرديم و 3 الی 4 نكته درباره آن عرض كرديم و ديگر تكرار نمی‌كنيم.

اين در صورتي بود که ما باشيم و خود اين روايات، مضمون روايات اين بود، فقط يك روايت مخالفي داشت كه به‌طور مطلق می‌‌گفت مراجعه نكنید که علي بن حكم زبير در آن بود و در مورد سند آن‌هم صحبتي كرديم و تكميل نكرديم. آن را تفسير كرديم روايت به‌طوری‌که تعارض مرتفع شد و آن روايت هم با 3 و 4 قيدي كه از روايات استخراج كرديم همراه با بقيه روايات شد.

# روایات معارض

این يك خط سير تحقیقي در اين روايات بود. از زاويه‌ای ديگر باید ببینیم که آیا روايات معارضي با این‌ها هست يا این‌ها تعارضي ندارند. از اين زاويه می‌‌خواهیم بحث رجوع به غير اهل‌بیت و اخذ معارف از غير اهل‌بیت را که با يك قيودي گفتيم حرام است و حرمت مقدمی و ارشادي دارد، ببينيم كه در نقطه مقابل آن چيزي هست كه توهم تعارضي یا مخالفتي بشود يا نه؟

گروهي از روايات داريم كه این‌ها از روايات مشهوري است كه خيلي جاها هم به آن‌ها تمسك می‌‌كنيم كه درواقع به نحو اطلاق و عموم گفته‌اند که علم و حكمت را از همه‌جا فرابگیرید، اين همان چيزهايي است كه ما به آن افتخار می‌‌كنيم كه در اسلام حدومرزی براي تعلم و فراگيري نهاده نشده است؛ ازنظر این‌که اين علم را از كه بگيريد و چگونه بگيريد، اطلاقاتي وجود دارد.

اين از چيزهايي است كه زياد به آن تمسک می‌‌كنيم. اين هم گروهي از روايات است كه اولاً آدرس عده‌ای از آن‌ها را می‌دهیم و می‌خوانيم، نكاتي در محتوا و مضمون آن هست و همین‌طور در نسبت آن با رواياتي كه گاهی ممنوعیت‌هایی آورده است. پس در برابر اين گروه از روايات كه می‌‌گويند «**فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلى‏ طَعامِه**‏»(عبس/24) می‌گويد ببين علمت را از چه كسي می‌‌گيري؟ از هر كس نگير، از غير ما نگير و امثال این‌ها. گروهي می‌گویند علم را از هر جايي هست بگير؛ كه ممكن است نوعي معارضه داشته باشد. اين گروه مقابل و معارض را بررسي می‌‌كنيم؛ اين روايات عمدتاً به‌صورت پراكنده در موارد و مواضع مختلف باب 14 آمده است. جلد 2 كتاب العلم كه از صفحه هشتاد و... شروع می‌‌شود.

## روایت اول

اين روايات از صفحه 96 شروع می‌‌شود، بعضي از روايات به اين شكل است. مثلاً روايت 42 از باب 14 كتاب العلم بحار این‌طور است، از محاسن نقل شده است. ابن يزيد که عمر بن يزيد هست عن ابن ابي عمير عن ابن اذينه بن زراره، -رجال همه معتبر هستند و به آن شكل محل بحثي نيست- عن ابي جعفر (ع) سند معتبر و موثقي دارد و احتمالاً صحيح هم باشد، همه امامی عادل هستند و توثيق شده‌اند، از امام باقر (ع) هست كه قال؛ حضرت فرمودند که؛ قال المسيح (ع) از حضرت عيسي (ع) نقل می‌‌كنند که حضرت عيسي فرمود؛ لمحاسن **ابْنُ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قَالَ الْمَسِيحُ ع «مَعْشَرَ الْحَوَارِيِّينَ لَمْ يَضُرَّكُمْ مِنْ نَتْنِ الْقَطِرَانِ إِذَا أَصَابَتْكُمْ سِرَاجُه**‏» نتن كه تعفن است روغن چراغ بوي بدي دارد، می‌‌گويد آن بو به شما ضرري نمی‌رساند وقتی‌که از نور آن استفاده می‌‌كنيد، يعني از نور آن‌که استفاده می‌‌كنيد بوي بدي هم به دماغتان می‌‌خورد قابل‌تحمل است. فکر کنم چنین چیزی باشد. اين را مقدمه قرار داده براي اخذ علم از غير مؤمن؛ «**خُذُوا الْعِلْمَ مِمَّنْ عِنْدَهُ وَ لَا تَنْظُرُوا إِلَى عَمَلِهِ**»[[8]](#footnote-8) علم را از هرجایی و هرکسی بگيريد و نگاه به رفتار و شخصيت او نكنيد.

### بررسی سندی و دلالی روایت

اين روايت معتبر است، همين يك روايت معتبر را که پيدا كرديم ولو این‌که خيلي روايات مؤيد دارد، البته خيلي از آن‌ها سند ندارد. اين روايت از جهاتي اطلاق دارد؛ اولاً «**مِمَّنْ عِنْدَهُ»** يك سؤال اين است كه منظور فقط علوم ديني و الهي و معنوي است يا علم‌های ديگر است؟ كه در ظاهر از آن نظر اطلاق ندارد، هر علمي نمی‌گويد رياضي و شيمي و این‌ها، طبق بيان‌هاي كه عرض می‌‌كرديم كه علم يك اصطلاح جديدي در روايات دارد یا اگر اصطلاح هم نباشد انصراف دارد و قرائن خاصه هم در روايات وجود دارد، منظور از علم همان علومي است كه با سعادت انسان و مسائل ديني و زندگي و معيشت ديني انسان ارتباط دارد، علاوه بر بحث‌های عام، اينجا قرينه خاص هم دارد می‌‌گويد: «**وَ لَا تَنْظُرُوا إِلَى عَمَلِهِ**» معلوم می‌‌شود که عملي است كه با عمل ربط دارد، نه هر علمي، اين مناسبت حكم و موضوع اقتضاء می‌كند که منظور آن باشد. درواقع می‌‌خواهيم بگوييم كه؛

 **اولاً:** اطلاق ندارد که علم‌های ديگر را بگيرد، علم‌های رياضي، شيمي و ستاره‌شناسی و کیهان‌شناسی، از مساق روايات قبلي كه منع می‌‌كرده، خارج بود، از مسائل این‌ها هم كه ترغيب می‌‌كند، باز خارج است. علم غیردینی را نه رواياتي كه می‌‌گفت از آن‌ها نگيريد، شامل می‌‌شد، نه رواياتي كه می‌‌گويد هرجایی هست یاد بگيريد شامل می‌‌شود.

**ثانياً:** اگر كسي بگويد علم اينجا اطلاق دارد، هم علم ديني را و هم علم غیر دینی را می‌‌گيرد؛ اگر اطلاق دارد، شما می‌توانيد بگوييد اين مطلق است و آن روايات مقابل مقيد است؟ اين گفته كه هر علمي، چه شيمي و چه رياضي و چه علوم اعتقادي و اخلاقي و عملي را از غير اهل هم می‌‌توانيد بگيريد، بلكه ترغيب هم می‌كند که یاد بگيريد، آن‌ها گفتند علم‌های ديني را از غير اهل نگيريد، می‌‌توانيم بگوييم اين مطلق و مقيد است؟

اولاً گفتيم این روایت اطلاق ندارد و معارض می‌‌شود، توهم معارضه درباره آن می‌‌آيد؛ اگر بگوييم اطلاق دارد «خذوا العلم يعني سواء كان دنيوياً او علماً دينياً». مطلق است و می‌‌توانيد از غير اهل بگيريد. رواياتي كه قبلا می‌خوانديم می‌گفت علم را -که منظور علم ديني بود- از غير ما اهل‌بیت نگيريد. می‌‌شود بگوييم اين عام و خاص مطلق است؟

سؤال؛ مطلق و مقيد می‌‌شود يعني می‌‌گويد از همه بگيريد...

جواب؛ درست است كه مطلق و مقيد می‌‌شود ولي اينجا جاي حمل بر مطلق و مقيد نيست براي این‌که اگر بخواهيم روايت را حمل بر صورت غير علم ديني بكنيم، قدر متيقن از آن بيرون می‌‌رود اينجا نمی‌شود مطلق را بر مقيد حمل بكنيم. مطلق را در جايي بر مقيد حمل می‌‌كنيم كه قدر متيقن اين خطاب مطلق از آن بيرون نرود. اينجا اگر بخواهيم بگوييم علم ديني از آن بيرون رفته، قدر متيقن اينجا است و ديگر نمی‌توانیم بگوييم اين علم با آن مقيدها قدر متيقن و مصداق بارز و واضح آن را از دست بدهد.

سؤال؛ پس مطلق نيست؟

جواب؛ نه مطلق است، با شواهدي كه دارد قدر متيقن آن علم ديني است، ولي ممكن است كسي بگويد که اين قدر متيقن را من قبول دارم ولي علم معناي عام خود را دارد و فرد ديگر هم می‌‌گيرد، پس مطلق می‌شود. قرائن روشن و قوي دارد که فقط علم ديني را می‌‌گويد؛ می‌‌گويد علم ديني را از آن‌ها نگيريد.

اين می‌‌گويد هر علمي را از هرکسی می‌‌خواهيد بگيريد، اگر بخواهيم مطلق را حمل بر مقيد بكنيم يعني اين اختصاص به علوم دنيوي پيدا می‌كند، درحالی‌که صدر و ذيل این‌طوری است كه نمی‌شود گفت كه فقط علم دنيوي را می‌‌گيرد و لذا می‌گويند حمل مطلق بر مقيد در جايي كه مستلزم تخصيص مطلق به مصداق‌های غيره و خروج آن مصداق بارز و قدر متيقن بشود، اين مستأصل 29 نيست.

این‌که حضرت عيسي می‌گويد که به این‌که خود او عمل می‌‌كند یا نمی‌کند نگاه نكنيد، فضاي آن علم ديني است اين را نمی‌شود از آن روايت بيرون برد. توصيه‌ای كه حضرت عيسي می‌‌كند و تشبيهي كه قبل آن دارد که از نور آن استفاده می‌‌كنيد، می‌‌گويد از اين علم استفاده می‌كنيد، فضا، فضاي سعادت بشر است كه می‌‌خواهد بگويد برويد سعادت خود را تأمین بكنيد، از نور علم استفاده بكنيد، بحث دنيوي به ذهن نمی‌آيد. می‌توانیم بگوییم مطلق است. این ‌قدر‌متيقن است. بعید است رهبر دینی درباره علم‌های دنیوی حرف بزند.

سؤال؛ شرايطي كه رهبر ديني دارد و مردم از او انتظار دارند، اين بگويد که برويد از ديگران بپرسيد.

جواب؛ شرايطي كه رهبر ديني دارد اين است كه می‌گويد که آنچه به سعادت شما ارتباط دارد، از هرجایی بگيريد، مضامین دینی می‌‌گويند؛ حكمت را از منافق هم بگيريد، قدر متيقن اين است. اين يك بحث بود.

ما گاهي در قرآن كريم اطلاقي داريم، بعد مقيداتي می‌‌آيد، گاهي هم می‌‌گويند که مورد شأن نزول آيه اين قسم است و می‌گويند اگر بخواهيم آن مقيد را به قرآن بزنيم، شأن نزول آن‌که قدر متيقن است، خارج می‌‌شود. بنابراين نمی‌توانيم بگوييم مطلق و مقيد است.

### شروط قانون مطلق و مقيد و حمل مطلق بر مقيد

در اصول قانون مطلق و مقيد و حمل مطلق بر مقيد، يك سلسله شروط دارد؛

1. يكي اين است كه مثبتين نباشند، مثبت و منفي باشند،
2. دیگری این است كه حمل مطلق بر مقيد، موجب خروج قدر متيقن يا شأن نزول يا مصداق واضح و بارز نشود،
3. يكي هم این‌که بعد از حمل مطلق بر مقيد اختصاص به فرد نادر پيدا نكند. اين سه شرط خيلي مهم مطلق بر مقيد است و چند شرط ديگر هم دارد.

### نظر استاد

به نظر می‌آيد که:

**اولاً:** این روایت كار به علم‌های ديگر ندارد؛ طبق بحث‌های كلي علم يك اصطلاح ويژه‌ای در متون ديني ما است و انصراف هم دارد. قرينه داخلي هم كه می‌‌گويد به عمل او نگاه نكنيد، معلوم می‌‌شود که علمي است كه با اين عمل ارتباط دارد، تشبيهي هم كه به سراج و این‌ها كرده، باز همین‌طور، خطاب و توصيه‌هايي هم كه حضرت عيسي به حواريون دارد، در روايات قدسي ما يك باب خاصي است. توصيه‌هايي كه به حواريون دارد، همه توصيه‌هاي ديني است، اين فضا که همه این‌ها را باهم در نظر بگيريم، اگر نگوييم فقط منظور اين است كه اين احتمال بسيار قوي است و بگوييم اطلاق دارد، باز نمی‌توانيم حمل بر مقيد بکنیم و آن را به‌ جاهای ديگري تخصيص ‌‌بزنيم.

البته اين نكته براي ما خيلي مهم نيست، براي این‌که اگر بخواهيم اين را حمل مطلق بر مقيد هم بكنيم، اين روايت می‌گويد که در علم‌های دنيايي است و اختصاص به علم‌های دنيايي پيدا می‌كند. می‌‌گويد از هر کس بگيريد عيبي ندارد.

در علوم ديني و حكمت و این‌ها ادله خاصه داريم كه می‌‌گويند از جاي ديگر بگيريد عيبي ندارد،

**ثانياً:** قبول می‌‌كنيم و می‌گوييم كه اين اطلاق دارد و روايات ديگر هم مقيد است و مطلق را حمل بر مقيد می‌‌كنيم و اين روايت مطلق، «**خذوا العلم**» مخصوص علم‌های دنيوي می‌‌شود می‌‌گويد علم‌های دنيوي مهم نيست، از هر كسي كه می‌‌خواهيد بگيريد. این در حد اين روايت، قضيه را حل می‌‌كند ولي روايات ديگري داريم كه در علم‌های ديني هم بخصوص وارد شده است.

1- گفتيم اختصاص به علم ديني دارد، پس تعارض دارد، تعارض كه دارد، يعني ظاهر آن توهم تعارض دارد البته حل می‌‌كنيم،

 2- گفتيم مطلق هم باشد، باز نمی‌توانيم حمل بر آن بكنيم، به خاطر این‌که قدر متيقن آن علم ديني است پس تعارض هست،

3- اگر بگوييم اين روايت مطلق است و مقيد و حمل بكنيم و هيچ اشكالي هم نداشته باشد، حمل مطلق بر مقيد فقط در اين روايت است، روايات ديگر باقي می‌‌مانند که باز بايد تعارض را بررسي بكنيم. اين به ترتيب سه مطلب است.

## روایت دوم

حديث 43 حديث معتبري نيست، نوفلي عن علي بن سيف می‌‌گويد رفعه (مرفوعه است) و علي بن سيف هم ظاهراً توثيقي ندارد سئل امیرالمومنين؛ من أعلم الناس؟ قال؛ المحاسن **النَّوْفَلِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ رَفَعَهُ قَالَ: سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع «مَنْ أَعْلَمُ النَّاسِ قَالَ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ»[[9]](#footnote-9)**

### بررسی دلالی روایی

اعلم الناس كسي است كه علم مردم را به علم خود اضافه بكند که يك نوع اطلاقي دارد، علم هر جایی باشد، هر علمي را به علم خود بيفزايد و اكتفاي به علم خود نكند ممكن است كه مثلاً بگوييم كه افزودن هر علم بر علم خود، مورد ترغيب قرار گرفته است.

اينجا حالت اطلاق كمي قوي‌تر است بعيد نيست علمي كه می‌‌گوييم در علم به معناي عام مطلق به‌کار رفته باشد، يعني هر علمي را بگیرد. اطلاق اين بعيد نيست و حمل آن بر مقيد در اين روايت دشواري ندارد.

در آينده بحثی خواهيم داشت كه قواعد و معيارهاي علمي كه ما به آن ترغيب شديم چيست؟

انشاءالله يك بحث مبسوط و جدايي خواهيم داشت كه اینکه می‌گوییم علم نافع است كه روايت زيادي هم دارد و آیا منظور از مفهوم نفع، مفهوم عرفي است یا مفهوم شرعي است؟ در آنجا بحث می‌کنیم. البته به آن قيد می‌‌زند، رواياتي كه در ترغيب به تعلم داريم، اگر بگوييم همه علم‌ها حتي دنيوي را هم می‌‌گيرد، آن‌وقت نافع بودن يك قيدي است كه به همه این‌ها می‌خورد که بحث می‌کنیم. با قطع‌نظر از آن «**مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ**» يك اطلاقي دارد، اگر اطلاق داشته باشد، حمل مطلق بر مقيد اشكال ندارد، اگر هم بگوييم علم اينجا ظهور در علم ديني دارد که كمي در اينجا بعيد است، تعارض پيدا می‌شود.

البته ما نكات اختصاصي روايات را در طي مباحث می‌‌گوييم نگاه كلي و جمع‌بندی نهايي آن را بعداً عرض می‌‌كنيم.

## روایت سوم

يك روايت ديگري داريم كه روايت 64 است از عوالي اللئالي است كه سند معتبري ندارد و مرسله است قال النبي (ص): «**خذ العلم من أفواه الرجال**‏»[[10]](#footnote-10) علم را از مردم بگيريد، از هر كه می‌‌خواهد باشد.

سؤال؛ آيا سند اين معتبر نيست باز هم روي آن بايد بحث شود؟

### بررسی سندی و دلالی روایت

يك نكته‌ای وجود دارد. عبارت «**خذ العلم من أفواه الرجال»** را دو جور می‌شود معنا کرد تفسیر آن لازم نیست ممكن است كه چيزي در اين باشد که ذهن آدم را براي جمع و حل و این‌ها آماده بكند، احتمال اين طرفي را هم بدهيد.

گاهی می‌گویند روایت ضعیف است و پیامبر نگفته ولی کسی آن زمان این را گفته و نشان‌دهنده تلقی آن زمان است چنین چیزی می‌آورند و در فقه ما هم هست.

«**خذ العلم من أفواه الرجال**» دو معنا دارد؛ يكي این‌که اين روايت درصدد اين است که علم را از هرجایی هست بگيريد، رجال كه می‌‌گويد، يعني از هر كه هست بگيريد؛

يكي هم این‌که علم را از استاد بگيريد، شفاهي باشد، از افواه بگيريد، فقط به خواندن اکتفا نكنيد. اين احتمال هم در آن هست «**خذ العلم من أفواه الرجال**».

رجال براي تعظيم نيست، این‌ها براي تحقير است يك توهم است، «**خذ العلم من أفواه الرجال**» يعني از هر كسي كه شد بگيريد، نگاه نكنید كه كيست، «**من أي رجل كان**» اين يك معنا است، معناي ديگر تكيه بر أفواه است؛ يعني می‌‌خواهد بگويد شفاهي باشد، چون بعضي جاها دارد ولو سند معتبر نداشته باشد.

سؤال؛ اين علم را از واسطه نگيريد و برويد از سراغ خود مردم بگيريد، از افواه بگيريد يعني نفي واسطه‌ها را می‌‌كند...

جواب؛ اين يك احتمال ديگري می‌‌شود، يعني أفواه رجال يك وقتي می‌‌گوييم يعني استاد ببينيد، شفاهي بگيريد.

يك وقتي می‌‌خواهیم بگوييم وسایط نخورد، از خودشان بگيريد دو نکته‌ای که عرض كردم كمي در اينجا اقوي است سند معتبري ندارد و اگر آن احتمال باشد اين ديگر مطلق است كه...

اینکه يك حكمتي را یا سر يك مسئله‌ای را می‌‌گويد، بيان يك مصلحتي را می‌‌كند، چه مقدار می‌توانيم از اين بيان مصلحت حكم استفاده بكنيم، قواعدي آنجا ساختيم و پرداختيم و گفتيم آنجا «**مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ**» اين بيان يك مصلحت است، گفتيم اگر امام مصلحت دنيوي ذكر بكند و امري در آن نباشد خيلي معلوم نيست كه بشود يك ترغيب شخصي از آن استفاده بكنيم. اين نكته هم درست هست قاعده‌ای كه سابق ريختيم اين بود که؛

1. يك وقتي در بيانات شرعي مجرداً امر مي‌آيد،
2. یک وقتي امر می‌آيد و بيان مصلحت و سر و حكمت می‌‌آيد،
3. يك وقتي هست كه صرف بيان يك مصلحت است.

هركدام از این‌ها در این‌که این‌ها ارشاد است يا شرعي و مولوي است، قواعدي داشت.

در شق سوم كه بيان مصلحت بود، می‌‌گفتيم دو قسم است؛

1. يك وقتي بيان يك مصلحت اخروي است، طبعاً مستفاد از آن يك حكم شرعي است كه ثواب و عقاب بیان می‌کند.
2. اگر در روايتي بیان يك مصلحت دنيوي باشد و هيچ امري هم در آن روايت نباشد، خيلي معلوم نيست اصالة المولويه يا شرعیه در آن جاري باشد، بعيد نيست اين ارشاد به يك امر عقلائي است؛ يعني هر عقلي می‌‌فهمد که علم ديگران را انسان استفاده بكند، خوب است، اين هم همان را مي‌گويد.

دسته ديگر روايات می‌‌ماند که انشاءالله جلسه بعد. والسلام عليكم و رحمه الله و بركاته؛ و صلی الله علی محمد و آله الاطهار.

1. - بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏2، ص: 94. [↑](#footnote-ref-1)
2. - بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏26، ص: 30. [↑](#footnote-ref-2)
3. - بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏2، ص: 215. [↑](#footnote-ref-3)
4. - بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏2، ص: 214. [↑](#footnote-ref-4)
5. - مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ج‏17، ص: 337. [↑](#footnote-ref-5)
6. - مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ج‏17، ص: 338. [↑](#footnote-ref-6)
7. - بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏2، ص: 215. [↑](#footnote-ref-7)
8. - بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏2، ص: 97. [↑](#footnote-ref-8)
9. - بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏2، ص: 97. [↑](#footnote-ref-9)
10. - منية المريد، ص: 240. [↑](#footnote-ref-10)